

در یورش به دانشکده فنی سه دانشجو به نام های شریعت رضوی ، قندچی و بزرگ نیا که به همراه دیگر دانشجویان می خواستند از دانشگاه خارج شوند ، در راهروی دانشکده تیر خوردند و مردند . روزنامه های نوکرِ دربار و میرآخورانِ روزنامه نگار نوشتند : سربازان تیراندازی هوایی کرده بودند . از جان گذشته ای هم نوشت : لابد دانشجویان بالای درخت نشسته بودند . ندانستم چه بر جانِش آمد .

تیراندازی هوایی! بجای اینکه سقف دانشکده را سوراخ کند ، سینه سه دانشجوی هدف گرفته را سوراخ کرد . « خونی که برجهید و روان شد / پنداشتی ز دیده نهان شد ؟ — خون است خون ، کجا شود از دیده ها نهان / از فتنه ای که از سر خون برمد فغان » : از سروده ای در همین زمینه ، به وقت دانشجویی .

وارثین آن تیراندازی هوایی! و بلا گردانانِ بالای ۲۸ مرداد که ملتی به ستوه آمده را گرفتار اینچنین پی آمد شومی کردند ، فراموش نکنند نخستین خونی که سطح دانشگاه را رنگین کرد ، به وقت پادشاه فراری امریکایی بود که با یک اردنگی به داخل دروازه شوت شد و با همان اردنگی به خارج دروازه اوت . این جوان کشی ادامه یافت تا خلافت دیگر جباران و نسخه برداران که وحشیانه ترین آن را در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ دیدیم و شنیدیم .

هله برخیز که خون بر سر بازار آمد

به کین خواهی یارانِ عزیزی که در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران کشته شدند.

هله برخیز که خون بر سر بازار آمد

هله بستیز که گرگینه خونخوار آمد

هله آن روبه بگریخته از دامن دشت

به جگر خواری مرغان چمنزار آمد

هله حیوان کمان خورده ، کمین کرده مست

تیز دندان و برافروخته رخسار آمد

هله هشدار ، که غوغای کبوترها را

کف گرفته به دهان گرسنه گفتار آمد

لاشه اش رفت و لَشش در گرو لاشخوران

تیز چنگالک و با چنگک منقار آمد

دزد بگرفته کمین در کمرِ ظلمت شب

به شبیخون سر قافله سالار آمد

چنگ در سینه درافکن ، هله این دم بشکن

کز سر کوی محبت خبر یار آمد

خبر از مکتب عشق آمد و یارانِ عزیز

هله برخیز که خون بر سر بازار آمد